

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث به اینجا رسید که اثبات کردیم حفظ النفس واجب است. در مقابل شیخ طوسی و ابن ادریس در سرائر فرمودند: وجوب حفظ نفس دلیلی غیر از اجماع ندارد، لکن همان طوری که صاحب جواهر فرمود و ما هم تبعیت می‌کنیم که دلیلش فوق الاجماع است؛ یعنی یک امری است از ضروریات دین، لذا وجوب حفظ نفس نیاز به دلیل ندارد و گفتیم بین اینها در اجتهاد فرق است. به این بیان که، یک وقت می‌گوئیم دلیل منحصرش فقط اجماع است آن وقت اجماع دلیل لبی است و در دلیل لبی باید به قدر متیقنش اکتفا می‌شود.^[1]

بررسی دایره وجوب حفظ النفس

در ادامه یکی از فروعی که مطرح نمودیم آن است که دایره وجوب حفظ النفس کجاست؟ «حفظ النفس واجبٌ مسلّم»، اگر مانند شیخ طوسی در خلاف و ابن ادریس گفتیم دلیلش اجماع است، در این صورت «عدم دلیل بدل علی وجوب حفظ نفس الغیر مطلقاً»، چون فرعی که بحث شد این شد که کسی مضطر به یک طعامی است و صاحب طعامی هم وجود دارد و صاحب طعام هم خودش یک غذایی دارد، آیا بر این صاحب طعام بذل به این مضطر واجب است یا نه؟

بذل مال جهت حفظ الغیر

شیخ طوسی و ابن ادریس می‌گویند: اگر حفظ نفس الغیر متوقف باشد بر اینکه من مالی را بدهم و با این مال او حفظ شود واجب نیست و به سیره هم تمسک کردند. در زمان ما هم این مسئله مطرح می‌شود، بر فرزند و بچه‌های یک شخصی اگر متوقف بر بذل مال باشد آیا واجب است پولی بدهند تا پدر را در اواخر با دستگاه‌های تنفسی در ICU نگه دارند؟

طبق فتوای شیخ طوسی و ابن ادریس واجب نیست ولو اینها پول و امکانات هم دارند، اما روی فتوای صاحب جواهر (که ما نیز همین را تقویت کردیم) واجب است؛ زیرا در مسئله حفظ النفس اینطور نیست که دلیلش مجرد یک دلیل لبی است و بر قدر متیقنش اکتفا بشود، بلکه حفظ النفس از ضروریات و «من اهمّ ما یهتمّ به الشارع» است؛ یعنی شارع می‌گوید: در جایی که دوران بین حفظ نفس و نماز است نماز را رها کن، سایر واجبات را رها کن، نفس خود را حفظ کن. وقتی اینقدر اهمیت دارد، حال اولاد پول دارند و باید برای حفظ پدرشان ولو برای یک روز از این دستگاه‌ها استفاده کنند، بر ایشان واجب است که این کار را انجام بدهند.

در همین مسئله بعضی از بزرگان فرموده‌اند: دادن پول واجب است و برداشتنش هم حرام است، مثلاً می‌پرسند که مریضی که زیر این دستگاه‌هاست و اطبا می‌گویند دستگاه را برداریم تمام است، این کار جایز است؟ می‌گویند جایز نیست. بعضی گفته‌اند

دادن پول و گذاشتن آنان زیر دستگاه واجب نیست ولی اگر دستگاه را گذاشتند برداشتن آن جایز نیست.

به حسب ضوابط اگر امکان مالی باشد، هم قرار دادنش واجب است و هم برداشتنش جایز نیست؛ زیرا هنوز صدق میّت نمی‌کند و صدق حی می‌کند. بعداً در بحث غربالگری باید دید دایره وجوب حفظ نفس چه مقدار است و ادله‌اش چیست؟ علاوه بر این که وقتی از حیث ملاک بررسی می‌کنیم «من قتل نفساً فکأنما قتل الناس جميعاً»^[2]، اینجا صدق قتل نمی‌کند؛ چون این شخص که او را نکشته! ولی اینقدر خون یک مسلمان در نظر شارع مهم است و این باید مورد توجه قرار بگیرد. در بحث مرگ مغزی بحث می‌کنند که آیا می‌شود اعضا و جوارحش را بلافاصله برداشت یا نه که این بحث مطرح می‌شود، حفظ جان یک مسلمان در نزد شارع اهمیت فراوانی دارد.

فرع: بررسی جواز خوردن غذای صاحب الطعام مضطّر در حالت اضطرار

فرع دیگر این است که یک کسی مضطّر به خوردن غذای دیگری است، مثلاً لقمه نان و پنیری دارد و این مضطّر است که آن را بخورد تا سالم بماند، خود شخصی که این نان را دارد هم مضطّر است. آیا در فرضی که صاحب الطعام خودش مضطّر است باز بذلش به مضطّر دیگر واجب است؟

دیدگاه صاحب جواهر

صاحب جواهر می‌فرماید: «لم يجب». بعد فقط یک استثنا می‌کند، «إلا أن يكون نبياً أولى به من نفسه أو وصى نبياً كذلك»؛ مگر نبی یا وصی نبی باشد، اما اشاره به دلیلش نمی‌کند که به چه دلیل؟ «النبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم»^[3] مسلم است، ولی یعنی اگر پیامبر امر کرد جانت را در راه خدا بدهی باید بدهی، ولی در اینجا چه اولویتی است؟

«النبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم»، این اولی اولویت در تصرف از ناحیه خود نبی است، اگر نبی گفت بیا جلوی من بایست تا کشته نشوم واجب است، اما اگر نبی نفرمود، به قول شما شمشیر به سمت نبی می‌رود، من هم اگر بروم یا آن شخصی که آنجا حضور دارد بایستد، کشته می‌شود و نبی کشته نمی‌شود، آیا بر او واجب است که این کار را بکند؟ نه دلیلی برایش نداریم. به هر حال، اگر تسالم یا اجماعی بر این کلام صاحب جواهر باشد که می‌پذیریم و الا اگر تسالم نباشد نمی‌توانیم به عنوان تزاحم بگوئیم. انسان در ذهنش تمایل به این نظر دارد که در جایی که نبی هست اول او را نجات بده، ولی در باب حفظ النفس می‌بینیم شارع می‌گوید نفس یک بچه یک روزه دیه‌اش با یک مجتهد و مرجع تقلید یکی است.

ایشان در ادامه می‌گوید: «بل يجوز بذله لغيرهما وإن قال في المسالك الأصح الجواز مع التساوی فی الاسلام و الاحترام، لعموم قوله تعالى "و يؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة" و لأن المقصود حفظ النفس المحترمة و هو حاصل بأحدهما فلا ترجیح»؛ اینجا که یک کسی مضطّر به یک طعام است، خود صاحب طعام هم مضطّر به این قضا است، بذلش به آن مضطّر دیگر واجب نیست.

بعد می‌گوید: «لا يجوز بذله لغيرهما»؛ حال این دو نفر که الآن خودشان مضطّر به این طعام هستند، آیا صاحب طعام می‌تواند نه خودش بخورد و نه به آن مضطّر دیگری بدهد، به غیر خودشان بدهد؟ در این عبارت دو احتمال وجود دارد:

1- یک احتمال این است که در عبارت می‌گوییم: «بل لا يجوز بذله لغيرهما»؛ بذلش به غیر امام یا نبی جایز نیست.

2- یک احتمال این است که این «بل لا يجوز» به قبل از «إلا» می‌خورد و عبارات بعد هم بیشتر مؤید همین باشد: «لو كان هو

مضطراً علیه لم يجب بذله له»، بعد یک استثنایی می‌کند مگر اینکه نبی یا وصی نبی باشد، اگر نبی یا وصی نبی هست واجب است که به آنها بذل بشود، وقتی واجب است به آنها بذل بشود به غیر آنها روشن است که جایز نیست، بعد می‌گوید: «لا يجوز بذله لغيرهما»؛ یعنی غیر از این دو نفری که مضطر هستند؛ یعنی باید این طعام را بخورد و یا آن بخورد.

دیدگاه شهید ثانی

بعد می‌فرماید: «وإن قال في المسالك الاصح الجواز»؛ شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: در جایی که این آدمی که خودش مضطر به این طعام است، یک مضطر دیگری هم وجود دارد این می‌تواند طعام را به غیر هر دویشان بدهد. «الاصح الجواز مع التساوی فی الاسلام و الاحترام»؛ اگر دیگری مسلمان باشد و آن هم نفس محترمه باشد؛ یعنی مهدور الدم نباشد، محترم باشد، محکوم به قصاص نباشد، می‌تواند به غیر این دو تا بدهد.

بنابراین اگر ضمیر «غیرهما» را به امام و وصی امام بزنیم، آن وقت این با «لا يجوز بذله لغيرهما» سازگاری ندارد که بگوئیم به غیر اینها جایز نیست؛ چون در آن استدلال دلیل بر جواز می‌آورد که به غیر می‌شود داد، شهید می‌گوید به غیر این دو تا یعنی این دو مضطر می‌شود داد. دلیلش چیست؟ «یؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة»^[4]، «یؤثرون یعنی قدمون علی انفسهم»؛ انصار مهاجرین را بر خود مقدم می‌کردند ولو اینکه خودشان فقر و حاجت داشتند. شهید می‌گوید عموم این آیه اینجا را می‌رساند که اگر یک کسی خودش غذایی را نیاز دارد و اگر نخورد می‌میرد، می‌تواند این غذا را به غیر خودش بدهد تا بخورد، فقط شرطش این است که آن غیر مسلمان نباشد، مهدور الدم هم نباشد، به این عموم تمسک می‌کند.

اگر بگوئیم در دوران بین نبی و غیر نبی؛ گفتیم «إلا أن يكون نبياً» یعنی «يجب البذل بالنبی»، این را صاحب جواهر مفروض گرفته، بذل به نبی واجب است در جایی که نبی مضطر است، «بل لا يجوز بذله لغيرهما»، اگر بگوئیم لغيرهما به نبی یا وصی نبی برمی‌گردد بگوئیم این بذل به غیر این دو تا اصلاً جایز نیست و در مسالک گفته که در دوران بین نبی و غیر نبی بذل جایز است. یعنی بگوئیم یک طعامی است که صاحب طعام مضطر نیست اما از این طرف دو تا مضطر هست: یکی نبی و یکی غیر نبی، بگوئیم شهید اینجا می‌گوید که اینها در اسلام و در احترام مساوی‌اند، این موضوعش است. «و یؤثرون علی انفسهم»، شامل خودش نمی‌شود، این «غیرهما» را اگر بخواهیم به نبی و وصی بزنیم به آن استدلال سازگاری ندارد.

اینجا شهید فرموده است که تساوی وجود دارد و دلیلش این است که یؤثرون علی انفسهم شامل آن می‌شود، از طرف دیگر حفظ نفس محترمه است «و هو حاصلٌ بأحدهما فلا ترجیحاً». خلاصه آن‌که شهید می‌گوید: در جایی که بین خودش و غیر تراحم می‌شود فرقی نمی‌کند، چه خودش بخورد و چه به غیر بدهد، چون قبلاً داشتیم اگر خودش مضطر شد «لم يجب بذل، بل لا يجوز»؛ خودش باید بخورد و حق ندارد به دیگری بدهد، شهید می‌گوید نه، می‌تواند به دیگری بدهد و ترجیحی وجود ندارد.

اشکال صاحب جواهر بر دیدگاه شهید ثانی و ارزیابی آن

صاحب جواهر این کلام شهید را رد کرده و می‌فرماید: عبارت «یؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة» در مفروض مسئله‌ما که اضطرار است نیست، بلکه «یؤثرون علی انفسهم» یعنی نه خودش مضطر است و نه دیگری مضطر است، یک غذایی که خودش می‌خواهد بخورد و یا زن و بچه‌اش بخورند به آنها نمی‌دهد و به دیگری می‌دهد! شامل فرض اضطرار نمی‌شود، بلکه ظاهر آیه «فی غیر فرض الاضطرار» است، اما شهید می‌گوید عمومیت دارد، «یؤثرون علی انفسهم مطلقاً»، چه اضطرار باشد و چه نباشد.

«خَصَاصَه» به معنای اضطرار نیست، بلکه به معنای فقر و احتیاج عرفی است، مثل اینکه الآن یک نفر می‌گوید غذای امروز را

که درست کردید به من بدهید تا بخورم می‌گوئید من احتیاج دارم، ولی اینطور نیست که اگر این غذا را نداشته باشید مضطر باشید. این «فی غیر الفرض» ظهور در این دارد که می‌گوید این آیه درباره اضطرار است، سؤال این است که از کجا می‌گوئید آیه فقط در اضطرار است؟ مورد آیه «و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة»، یک فردش را ذکر می‌کند.

به بیان دیگر، شاید شهید به «یؤثرون علی انفسهم» به نحو اطلاق تمسک کرده و می‌گوید: ایثار مانعی ندارد اگر انسان خودش یک قطره آبی دارد و اگر نخورد می‌میرد و دیگری هم در کنارش اگر نخورد می‌میرد، این را به دیگری داد «یؤثرون علی انفسهم» برایش صدق می‌کند.

به بیان سوم، به صاحب جواهر عرض می‌کنیم «ولو کان بهم خصاصة» معین و مقید نیست، بلکه یک فردش را ذکر کرده، اما ملاک همان ایثار علی انفسهم است؛ یعنی خود آیه ایثار علی النفس را تجویز کرده. همین مثالی که اگر در یک جنگی خود صاحب جواهر هم البته بعداً این را رد می‌کند، اگر در یک جنگی شخصی از رزمنده‌ها می‌گوید اگر من جلو بروم کشته می‌شوم و اگر این جلو برود کشته می‌شود، این می‌رود جلو و کشته می‌شود، این می‌شود «یؤثرون علی انفسهم! ولو کان بهم خصاصة» یک فردش را ذکر کرده نه اینکه بخواهد بگوید آیه اصلاً در مورد اضطرار نیست.

بعد صاحب جواهر دنبال می‌کند: «كما أنّ من المعلوم عقلاً و نقلاً تقدیم حفظ نفسه، التي یعبد الله بها علی غیره»؛ عقلاً و نقلاً این است که حفظ خودش را باید مقدم بر غیر کند؛ چون با این نفس عبادت می‌کند. این چه دلیلی شد؟! فرض این است که مسلمان است، آن هم اگر بماند خدا را عبادت می‌کند این تعجب است از صاحب جواهر.

«بل لعلّ ذلك من الالتقاء بیده إلى التهلكه»، با لعلّ گفت و واقعاً این هم القاء در تهلکه نیست و نمی‌خواهد خودش را از بین ببرد بلکه دیگری را می‌خواهد نجات بدهد، آب را به دیگری می‌دهد بخورد تا نجات پیدا کند، آب وجود ندارد تا بخورد و خودش از بین می‌رود، این مصداق «لا تلقوا بأیدیکم إلى التهلكه»^[5] نمی‌شود.

ایشان در پایان می‌فرماید: «و دعوی کونه کتبات المجاهد لمثله مع ظهور امارات العطب فإنه غیر ملق بل فائز واضح المنع»؛ اگر در جنگ یک مجاهدی مثل خودش را می‌خواهد حفظ کند، عمارات تشنگی او را از بین می‌برد این از مصادیق فوز است، صاحب جواهر می‌شود این تشبیه هم واضحة المنع است؛ زیرا اینها از یک قبیل هستند، اینها همه نظیر هم هستند یعنی در باب جنگ هم اگر یک مجاهدی قمقمه‌آتش را به دهان دیگری گذاشت که نجات پیدا کند و خودش شهید شد این هم از مصادیق و «یؤثرون علی انفسهم» می‌شود.^[6] این آیه یکی از آیاتی است که بعداً ما در مسئله غربالگری و مسائلی که مربوط به سقط جنین هست می‌توانیم استدلال کنیم.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

تا اینجا به نظر ما فرمایش شهید ثانی تام است؛ یعنی اگر نبی یا وصی نبی را کنار گذاشتیم صاحب جواهر می‌گوید کسی که صاحب الطعام است و خودش مضطر به این غذاست «لا یجوز بذل الطعام إلى الغیر» ولو آن غیر مضطر است، خودش بخورد تا خود را حفظ کند، شهید می‌گوید نه، يجوز و این ادله‌ای هم که شهید آورد به نظر ما تمام است و اشکالاتی که صاحب جواهر کرد تمام نیست.

بعد صاحب جواهر نتیجه گرفته و می‌گوید: «فالتحقیق عدم جواز ایثاره کما لو کان ذمياً»؛ اگر آن طرفش یک کافر ذمی است یا بهیمة باشد «أو غیرهما من محترم الدم»؛ اگر مهدور الدم باشد که مسلم جایز نیست، اما اگر فرض کردیم که دم او محترم است از باب ذمی بودن یا از هر جهت دیگر باز صاحب جواهر می‌گوید که صاحب طعام باید خودش بخورد و جایز نیست که

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . «و لو اضطر إلى طعام الغير و ليس له الثمن و جب على صاحبه الحاضر غير المضطر إليه بذله، لأن في الامتناع إعانة على قتل المسلم و قد قال (عليه السلام): «من أعان على قتل مسلم و لو بشرط كلمة جاء يوم القيامة مكتوبا بين عينيه آيس من رحمة الله» و لأنه يجب عليه حفظ النفس المحترمة و لو لغيره. خلافا لمحكي الخلاف و السرائر فلم يوجباه، للأصل بعد منع كونه إعانة، و عدم دليل يدل على وجوب حفظ نفس الغير مطلقا، حتى لو توقف على بذل المال، إذ ليس إلا الإجماع، و هو في الفرض ممنوع، بل لعل السيرة في الأعصار و الأمصار على خلافه في المقتولين ظلما مع إمكان دفعه بالمال، و في المرضي إذا توقف علاجهم- المقتضي حياتهم باخبار أهل الخبرة- على بذل المال. إلا أنه لا يخفى عليك ما في ذلك كله، ضرورة المفروغية من وجوب حفظ نفس المؤمن المحترمة، و ربما يشهد لذلك ما تقدم في النفقات التي أوجبوها على الناس كفاية على العاجز، مضافا إلى النصوص الدالة على المواساة و غيرها، بل لعله من الأمور التي استغنت بضرورتها عن الدليل المخصوص.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج، ص: 432 - 433.

[2] . سورة مائدة، آيه 32.

[3] . سورة احزاب، آيه 6.

[4] . سورة حشر، آيه 9.

[5] . سورة بقره، آيه 95.

[6] . «نعم لو كان هو مضطرا إليه أيضا لم يجب بذله له إلا أن يكون نبيا أولى به من نفسه أو وصي نبي كذلك، بل لا يجوز بذله لغيرهما، و إن قال في المسالك: «الأصح الجواز مع التساوي في الإسلام و الاحترام لعموم قوله تعالى «و يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» و لأن المقصود حفظ النفس المحترمة و هو حاصل بأحدهما، فلا ترجيح.» لكن فيه أن ظاهر الآية في غير الفرض، كما أن من المعلوم عقلا و نقلا تقديم حفظ نفسه التي يعبد الله بها على غيره، بل لعل ذلك من الإلقاء بيده إلى التهلكة، و دعوى كونه كثبات المجاهد لمثله مع ظهور أمارات العطب فإنه غير ملق بل فائز واضحة المنع. فالتحقيق عدم جواز إيثاره، كما لو كان ذميا أو بهيمة أو غيرهما من محترم الدم. نعم لو لم يكن مضطرا إليه و جب عليه بذله للمضطر إليه كما عرفت، بل في المسالك «مسلم كان أو ذميا أو مستأمنا» بل فيها «و كذا لو كان يحتاج إليه في ثاني الحال على الأظهر» و لا يخلو من نظر.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج، ص: 433.